

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در بحث معاطات نحوه ای که مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه وارد بحث شدند ابتدائاً یک مقدمه ای فرمودند و نظرشان به این شد که در باب معاطات دو تصویر می شود، یا قصد تملیک است یا قصد اباحه است و ایشان وارد بحث شدند که من جمله فرمودند که مرحوم محقق کرکی این طور گفته که مراد از اباحه هم، معنا ندارد قصد اباحه، مراد ملک متزلزل است و تحقیق فرمودند، عرض کردیم بعد خود مرحوم شیخ عبارت محقق را آوردند، امروز هم می خوانیم، بعد مرحوم شیخ چون در مقابل صاحب جواهر که دو احتمال دیگه داده بود شیخ برای اثبات این که این ها قصدشان تملیک بوده نه اباحه و اصولاً قصد اباحه در کلماتشان نیست متعرض عده ای از کلمات می شود، عرض کردم عادتاً شیخ خیلی این کار را نمی کند اما خب در این جا شاید به خاطر اهمیت بحث متعرض عده ای از کلمات شدند و این کلمات را سعی کردند توضیح بدهند، تحلیل بکنند، حالا تصادفاً چون مبنای من هم نیست، خب می دانید مبنای ما این که یک عبارتی بخوانیم بگوییم یحتمل و بعد وجوه و احتمالات خیلی اعتقاد بهش نداریم، مضافاً به این که یک اعتقاد کلی ما این است که ممکن است یک بحث در یک زمانی از یک زاویه باشد، آن بحث در زمان دیگه زاویه اش عوض بشود یا خصوصیاتش عوض بشود، نکات دیگری اضافه بشود، این الزاما به این معنا نیست که معاطاتی که ابوحنیفه و شافعی مثلاً مطرح کردند علامه حلی هم همان معاطات مرادش باشد یا محقق حلی مرادش همان معاطات باشد، این الزامی نیست که در این جور مسائل مصب کلام برای هر دو یکی باشد، بعد عبارت این را بیاوریم و بعد عبارت ها را با همدیگر بچسبانیم، این الزاما به این معنا نیست و دیگه چون بخوایم باز وارد این بحث بشویم که این عبارت معنایش چیست و آن عبارت چیست ما فقط عبارات را می خوانیم، یک مقدار هم استظهارات مرحوم شیخ و بعد هم ان شا الله بعد از تمام عبارات وارد بحث ان شا الله باذن تبارک و تعالی از آن زاویه ای که در نظر خودمان است می شویم تا ببینیم مطلب چی می شود.

اولا شیخ عبارت خلاف را آورده، مرحوم شیخ در خلاف عبارت ایشان را نقل کرده، بعد هم می گوید و لا یخفی صراحة هذا الکلام، بعد استظهاری می کند آقایان مراجعه بکنند چون ما اصلا اصولا در این بحث ها وارد نمی شویم و عرض کردیم تا مدت ها در حوزه های ما به خاطر عظمت شیخ قدس الله نفسه از یک جهت و عظمت علامه در یک جهت، هر دو هم واقعا مردمان بزرگی اند نه این که اشتها و شهرت غیر واقعی باشد، واقعا هر دو فوق العاده تاثیر گذارند اما قداست این دو بزرگوار به این معنا نیست که آن چه که از کتب اهل سنت هم نقل کردند آن هم قداست داشته باشد، بالاخره مصادر محدودی در اختیارشان بوده، خود اهل سنت اختلاف دارند، این که مثلا ابوحنیفه این مطلب را گفته یا نگفته، این عبارت مال شاگردانش است، اصلا اصل عبارت را آن گفته چیست، خود اهل سنت انصافا در این جهت خیلی بحث کردند، مفصل در اصول، در فقه، مثلا گفتند نه این مطلبی که از ایشان نقل شده این طور نیست، مثلا فرض کنید از همین ابوالحسن اشعری به عنوان تصویب اشعری که مرحوم شیخ در رسائل دارد به عنوان تصویب اشعری که ایشان قائل به این نحوه تصویب است، در کتب اصولی اهل سنت اصولا از ابوالحسن اشعری تخطئه نقل شده نه تصویب که حالا نحو شدیدش باشد، هم قول به تخطئه ازش نقل شده هم قول به تصویب، اصلا دو قول ازش نقل شده. علی ای حال خود اهل سنت هم در این مسائل کار کردند، دیگه اعتماد اصحاب ما تا بعد ها غالبا این جور بود که آراء اهل سنت را از خلاف شیخ نقل می کنند یا از تذکره علامه و خب واضح شد خلاف شیخ را دیروز عرض کردیم از یک کتابی در فقه خلاف اهل سنت، من فکر می کنم حالا دیروز گفتم که مصدرش را نمی دانم، یک وقتی یک جاهایی بعضی از عبارات از ابو سوق یکی از علمای عامه است، از فقهای عامه است، یک عباراتی را که به نظرم با خلاف نزدیک است، به نظرم این جور آمد.

به هر حال فعلا نمی توانم نسبت بدهم که این کتاب خلاف چی بوده، قداستش جای خودش، لکن نباید از کتب سنی، آن ها خودشان اختلاف دارند، البته آن ها هم بحث می کنند که کلام مال خود ابوحنیفه است، نسبت به ایشان داده مثلا مضمون عبارت چیست، خود متن عبارت چیست، این بحث ها هست، این طور نیست که به همین مقدار که مرحوم شیخ فرمودند مطلب تمام بشود لذا ما وارد بحث

از این زاویه نمی شویم اصلا که شیخ حالا در خلاف نقل فرموده، عبارت تذکره هم بعد خواهد آمد، تذکره هم حالا چون بعد می گوید همان جا توضیحش را می دهم.

ایشان می فرماید که محل خلاف در بینشان

لو قصد البیع، لا الإباحة المجردة یا إباحة المجردة

كما يظهر أيضا من بعض كتب الحنفية

مصدر را ایشان نقل نفرمودند ایشان در حاشیه از فتاوی الهندیة نقل کردند، آن هم این عبارت نیست، حالا نمی دانم، من هم الان تازگی به کتب احناف مراجعه نکردم چون گذاشتم مراجعه به کتبشان را بعد حالا، از سابق هم یاد نمی آید این مسئله در کتب احناف دیده باشم، ایشان نقل می کند که:

بعد تفسیر البیع بـ "مبادلة مال بمال

بعید می دانم تفسیر بیع به مبادلة مال بمال باشد، این اصلا یک معنای لغوی و به قول صاحب مصباح المنیر فیومی آن هم شافعی است، آن هم حنفی نیست، فعلا من نفی و اثبات نمی توانم بکنم

قال: و یعتقد بالإيجاب و القبول، و بالتعاطی

عرض کردم تعاطی با معاطات یکی است، از نظر لغوی فرق هایش را عرض کردم، حالا بعد ایشان وارد بقیه کلام شیخ و حالا دیگه و قال فی السرائر

این مطالبی که بر می گردد یستظهر من العبارة کذا و کذا، بنده عادتاً وارد این بحث اصلا نمی شویم، اصلا این بحث را کلا بسته ایم چون فوقش فرض کنید نظر شیخ این باشد خب به عنوان یک فقیه مطرح است، خیلی چیز ندارد که دنبال احتمالات کلام بیفتد. بعد از این که در باب اعتبار ایجاب و قبول و اعتبار تقدم الاول علی الثانی، و لذا خوب دقت بکنید اعتبار تقدم الاول، آن مثال هایی که آن ها زدند قبول مقدم است، ممکن است اشکال ایشان سر تقدم و قبول باشد، در بحث دیروز متعرض شدم.

ما لفظه: فإذا دفع قطعة

عرض کردم مراد از قطعه در اصطلاح در این جا یک تکه از درهم است یعنی قطعة من الدرهم، پول نه مثلا قطعه فرض کنید مثلا از نان مثلا،

قطعة إلى البقلى که سبزی فروش باشد

أو إلى الشارب، این هایی که آب می فروشند

سابقا خیک داشتند به اصطلاح یا شتر داشتند، آب می فروختند مثلا یک کاسه آب

فقال: "أعطني"

به او بگويد اعطني، عرض کردم ما باشیم خیلی این تعبیر دقیق نیست، حالا خدا رحمت کند ایشان عبارت ایشان را این جور نوشته.
اعطني این بحث معاطات نیست، همین طور که در عبارت شیخ اعطني بها، این باید بها بیاید، این کلمه بها برای این که عقد بشود،
مبادله بشود، این کلمه بها اعطني لذا در عبارت شیخ این بود اعطني بها بقالا، این اعطني تنها نوشته، خیلی دقیق نیست، این بها را باید
اضافه بکند تا عنوان معامله، عنوان قرارداد از توش در بیاید

فإنه لا يكون بيعا و لا عقدا

حالا این شاید ناظر به این باشد که بعضی ها معتقدند بیع هست و لكن عقد نیست، ایشان می فرمایند نه بیع است و نه عقد است، من
چون بناست بعد از این توضیحات کافی را ان شا الله عرض بکنم بعد از این که حالا مطالب ایشان را خواندیم توضیحات خودم را
عرض می کنم، باز دو مرتبه شما عبارات را نگاه بکنید ممکن است چیز دیگری فهمیده بشود

لأن الإيجاب و القبول ما حصلا

ما یعنی لم يحصل، متعارف این طور است، حالا ایشان ما حصلا

و كذلك سائر المحققات

این اشاره به رای ابوحنیفه که در محقرات اشکال ندارد.

و سائر الأشياء محقرا كان أو غير محقر من الثياب و الحيوان أو غير ذلك، و إنما يكون إباحة له

نه بیع است نه

فیتصرف كل منهما فی ما أخذه تصرفا مباحا

این بحث اباحه، این را هم ان شا الله بعد عرض می کنم، مشکلی که مرحوم شیخ در این جا دارد که باید حلش می کرد فقط می گوید عبارت این است، مشکل این است که قصد تملیک کردند، گفته اعطنی بها مائاً، یک درهم دادی، یک قطعه ای از درهم، قصد آب کرده، قصد مبادله کرده، بگوییم با این که به تعبیر شیخ قصد تملیک کردند اباحه حاصل می شود، بعد اگر آب را خورد آن مالک درهم می شود، این همچنین یک حالت به قول قدیمی ها بوقلمونی مزاجی پیدا کرده، رنگ به رنگ می شود، اول قصد تملیک کردند، روشن شد اشکال کجاست؟ اول قصد تملیک کردند لکن به این معامله اباحه حاصل می شود، بعد که یکیشان مصرف کرد ملک خاص می شود یعنی مرحوم شیخ قدس الله نفسه عبارت سرائر را آورده که مرادشان این بوده که این را ما تصویر بکنیم، اصلاً این چجوری می شود اول قصد تملیک بکنند، آن که قصد کردند واقع نمی شود، اباحه حاصل می شود، بعد اباحه هم با تصرف احدهما ملک حاصل می شود، آن تصرف هم بعد خواهد آمد مثلاً چجور تصرفاتی؟ اگر جاریه خرید مثلاً استمتاع هم جائز است؟ نقل و خرید و فروشش یا مثلاً اگر آب خورد این تصرف کافی است، آن تصرفات دیگر را نمی شود انجام داد، ان شا الله آن را هم اشاره ای می کنیم

«... مشکلی که مرحوم شیخ باید حل می کرد این است که آیا قصد تملیک و مبادله کرده اند؟ بگوییم: با این که قصد تملیک کرده اند با این معامله اباحه حاصل می شود و وقتی آب را مثلاً خورد او مالک درهم می شود. خب، این خیلی رنگ به رنگ می شود. اصلاً چطور تصویر کنیم؟ آن تصرفات هم خواهد آمد که مراد چگونه تصرفاتی است.

فیتصرف كل منهما فی ما اخذه تصرفا مباحا من غیر أن يكون ملكه أو دخل فی ملكه، درست شد؟

و لكل منهما أن يرجع في ما بذله

می توانند رجوع بکنند

لأن الملك لم يحصل لهما

این لكل منهما أن يرجع في ما بذله، مرادش ولو با انقضای مجلس، می تواند برگردد لأن الملك لم يحصل

و ليس ذلك من العقود الفاسدة

البته تا آن جایی که ما می دانیم زمان ابن ادریس چون عقود فاسده نسبت داشت به علامه در بعضی از کتبش، در کتاب نهایی

لأنه لو كان عقدا فاسدا لم يصح التصرف فيما صار إلى كل واحد منهما، وإنما ذلك على جهة الإباحة

فقط اباحه تصرف

بعد مرحوم شیخ یک توضیحی می دهد که از عبارت ایشان در می آید که قصد تملیک، می گوید این ذیلش هم ممکن است منافی

باشد و توضیح می دهد یک جوابی، چون ما اصولا وارد این بحث نمی شویم

و قال في الغنية بعد ذكر الإيجاب و القبول في عداد شروط صحة انعقاد البيع، كالتراضي و معلومية العوضين ما هذا لفظه: و اعتبرنا

حصول الإيجاب و القبول

گفتیم باید ایجاب و قبول

تحرزا عن القول بانعقاده بالاستدعاء من المشتري، و الإيجاب من البائع

عرض کردم متعارف در کتب فقه استدعا نمی گویند، استیجاب می گویند چون دارد بأن يقول: "بغنيه بألف"، فيقول: "بعتك بألف

"، این جا اشکالش این است که قبول مقدم است، اشکال دیگرش هم این است که به نحو طلب است، این را عرض کردم شاید

متعارف این جور باشد، حالا ما خیلی چون اشکال ملانقطی نمی کنیم، اگر گفت بغنيه بألف، این را بگوییم استیجاب یعنی طلب ایجاب،

اگر گفت اعطنیه بالف این استدعاست، اگر اعطنی گفت این استدعاست، اگر یعنی گفت این استیجاب است یعنی طلب ایجاب، چون ماده بیع بکار برده است.

ایشان فرمودند این اسمش استدعاست

فإنه لا ینعقد بذلک

حالا این لا ینعقد بذلک در این جا نکته اش تقدم قبول است، استیجاب است نه نکته اش معاطات بودن است و إلا اولیش هم که همان صیغه بیع است، یعنی است.

بل لا بد أن یقول المشتري بعد ذلک : " اشتریت " أو " قبلت " حتی ینعقد

با مجرد این که مشتری، این اشکال اول

پس اشکال اول جایی است که قبول مقدم می شود.

و احترازاً أيضاً عن القول بانعقاده بالمعاطة

ایشان این جا را معاطات گرفته است

نحو أن يدفع إلى البقلى قطعة

یک تکه ای از درهم بکند و به سبزی فروش بدهد

و یقول: "أعطنی بقلاً"

این هم باز ناقص است، اعطنی بها بقلاً

اگر می خواهد عبارت کامل باشد و در عبارت خوب دقیق بشویم اعطنی بها بقلاً

یکی از حضار: کتابش هم همین است

یکی از حضار: شیخ طوسی هم اعطنی بها ندارد

آیت الله مددی: کتاب غنیه؟

یکی از حضار: هم غنیه و هم خلاف که مرحوم شیخ از آن نقل می کند آن جا هم بها ندارد

آیت الله مددی: غنیه هم ندارد یا دارد؟

یکی از حضار: نه غنیه هم ندارد

علی ای حال ظاهرا باید بها باشد تا معنا بدهد و إلا اعطنی که مجرد اعطا است

فیعطیه؛ فإن ذلک لیس بیع

این بیع نیست

و إنما هو إباحة للتصرف. يدل علی ما قلناه

این ها هنوز عبارات مرحوم ابن زهره در غنیه است

الإجماع المشار إليه

این مرادش از اجماع مشار الیه عرض کردم کرارا و مرارا و گاهی هم می گوید الإجماع المکرر فی هذا الكتاب، در انتصار هم همین

طور است، چون مرحوم ابن زهره رحمه الله مثل مرحوم سید مرتضی، ابن ادریس این ها اصولا قائل به حجیت خبر نیستند، عرض

کردیم کسانی که قائل به حجیت خبر نیستند غیر از آن مبنایی است که می گوید حجیت خبر موثقٌ به، این ها با هم فرق می کند لذا

ما عرض کردیم سه تا مبنای کلی در باب خبر هست، حالا این ظاهرا چون ما هم خیلی نمی خواهیم با آقایان در بیفتیم، ندیدم این تعبیر

را در کتاب آقایان لکن به نظر من این راه درست و علمیش همین است:

یکی حجیت تبعدی است که آن هایی که قائلند مثل اهل سنت و این ها و مراد از حجیت تبعدی را عرض کردیم یعنی ما یک معیاری

را شارع قرار بدهد یا دو معیار، هر خبری که واجد آن معیار بود تعبدا حجت است، لذا روی حجیت تبعدی تعارض معنا دارد مثلا

معیار این است که خبر عدل باشد، تعارض معنا دارد.

دوم حجیت

پرسش: مبهم ۱۶:۳۵

آیت الله مددی: نشود دیگه، مراد از تعبد همین است.

پرسش: مبهم ۱۶:۴۵

پرسش: می خواهم بگویم این ها به سمت سند رفته

آیت الله مددی: شیعه هم داریم، آقای خوئی می گوید وثوق پیدا نکنیم، ثقه اما وثوق پیدا نکنیم

پرسش: شاید وثوقش نسبت به سند است، نسبت به متن

آیت الله مددی: و لذا می گویند اگر سند صحیح بود این متن ثابت است، البته گاهی شده بود مثلا در نسخه تهذیب نیست می گویند

اشکال ندارد، چون صاحب وسائل نقل کرده ایشان هم طریقش صحیح است پس ثابت است

این را می گویم متاسفانه توجه نشده، کسی که قائل به حجیت تعبدی است دنبال وثوق نیست، اصلا حجیت تعبدی معنایش وثوق

نیست، می گوید البته این منکر نیست که اگر ثقه نقل کرد ممکن است آدم هفتاد درصد وثوق پیدا بکند، آن بیست درصدی که وثوق

پیدا نمی کند تعبد مال آن جاست، همیشه عرض کردم این ها را که می خواهیم تحلیل علمی بکنیم ببینید معیار و لذا هم ما خیلی

راحت گفتیم چه دلیلی داریم که آن بیست درصد را قبول بکنیم؟ می گویید وثاقت، وثاقت هفتاد درصد است، اگر وثاقت نبود بیست

درصد می شد، ده درصد، وثاقت تا هفتاد درصد آورد، آن بیست درصد را از کجا درست بکنیم؟ بنای عقلا ثقه بود دیگه، این وثاقتش

تا هفتاد درصد را آورد مثلا فرض کنید حدیثی صحیح است لکن بزرگان قدمای ما از او اعراض کردند، می گویید چون سندش

صحیح است وثوق دارد، وثوقش هفتاد درصد است، شصت درصد است چون بزرگان از آن اعراض کردند، آن بیست درصد را چطور

جبران می کنید؟ این دو تا کلمه مختصر و مفید، این ها می گویند تعبد، آقای خوئی می گوید چون عقلا رسمشان همین است، آن

بیست درصد را گوش نمی دهند، طبعا هم عقلا تعبد داشته باشند خیلی خلاف ظاهر است

پرسش: مبهم ۱۸:۴۲

آیت الله مددی: الان؟ الان که عده زیادیشان که، این که من می دانم اصلا به رجال و وثاقت کار ندارند، هر چی اصحاب قبول کردند قبول می کنند، قبول هم نکردند قبول نمی کنند، این که الان خیلی هایشان این جوری اند، تصریح می کنند، مگر این که بگویید این ها فقیه نیستند، چه عرض کنم.

غرض این که مرحوم نائینی معتقد است که این از روایات است، فاسمعه له و اطعه فإنه ثقة مامون، این هم راه دوم. اهل سنت که معتقدند از آیه مبارکه است، إن جئکم، آن عادل نه ثقة، اگر این مطلب عقلانی بود خب اهل سنت و شیعه این همه علما داشتیم چطور هیچ کدامشان نگفتند؟ فقط زمان ما عقلا پیدا شدند؟

علی ای حال اهل سنت آن را قائلند، اخباری ها قائل به تعبند لکن هر خبری که در یکی از کتب معتبره باشد، مشهوره باشد، مبانی مختلف در حجیت خبر است. یک رای دیگه هم که الان عده ای معتقدند حجیت تعبدي نداریم، خوب دقت بکنید. اصلا بحث تعارض فرعش بر حجیت تعبدي است، اگر ما حجیت تعبدي قبول نکردیم تعارض هم نمی آید.

رای دوم این حجیت تعبدي، پس حجیت تعبدي نکته اش این است: یک معیار را پیدا بکنیم، هر خبری واجد آن معیار بود تعبدا حجت است، می خواهد وثوق بیاید یا وثوق نیاید، کاری به وثوق ندارد.

مبنای دوم حجیت خبر موثق به است یعنی خبری است که بهش وثوق داریم، با تجمیع شواهد وثوق و اطمینان بهش پیدا بشود، طبعا دو تا خبر هم نمی شود وثوق به دو تا خبر متعارض و لذا روی این مبنا هم تعارض معنا ندارد.

مبنای سوم اصلا خبر حجت نیست مطلقا، اصلا خبر به عنوان دلیل لفظی نیامده. راه ما برای فهم احکام شریعت ببینیم فقهای شیعه چی گفتند همان مطلب، کار نداریم، حالا این مطلبی که فقها گفتند فرض کنید در روایت آمده به این که این مطلب افضل له اما فقها فتوا به وجوب دادند، اصلا ما کاری به روایت نداریم، به روایات و کتب روایات اصلا کار نداریم و به این ها اصلا مراجعه نمی کنیم. راه

.....
ما برای این که بفهمیم این حکم آیا حکم الهی هست، شیعه هست، امامیه قائلند ببینیم اصحاب به آن فتوا دادند یا نه، اگر فتوا دادند می شود ثابت.

پرسش: معقد اجماعات دیگه

آیت الله مددی: آهان، می شود معقد اجماع، البته ما کلمه اجماع را برداشتیم اسمش را گذاشتیم تلقی به قبول. هر رائی که بین اصحاب تلقی به قبول شد، راه کشف احکام تلقی به قبول است.

پرسش: شامل شهرت هم می شود؟

آیت الله مددی: این اصلا شامل شهرت هم می شود، عنوان اجماع توش نیست، تلقی به قبول است.

این هم راه سوم، این ها اصلا به خبر نگاه نمی کنند، حتی اگر این مطلبی را که اصحاب گفتند در یک خبری هم باشد، صحیح هم باشد، به خبرش کار ندارند، خوب دقت بکنید لذا در آن جا به خبر به عنوان دلیل لفظی نگاه نمی کنند، خوب دقت بکنید! اگر هم خبر مطابق بود به آن تلقی به قبول به عنوان دلیل لبی نگاه می کنند، این مبانی چون می گویم متاسفانه، حالا به ذهن خود من می آید خوب تشریح نشده، خوب واضح نشده، به ذهن خود من می آید.

پس مثل آقای خوئی قائل به حجیت تعبدی است یعنی اگر خبری آمد ولو اصحاب اعراض کردند، این خبری که تطویق است در باب ماه، به نظرم فقط شیخ صدوق عمل بهش کرده، اصحاب کلا اعراض کردند. یک نفر یا دو نفر دیگه به هر حال، آقای خوئی معذک بهش عمل می کند، می گوید سندش معتبر است، با این که خب دیگه خیلی آدم.

پرسش: مبهم ۲۲:۴۰

آیت الله مددی: برای ماه که اگر تطویق بود در لیلین، اگر هلال، اگر خود ماه مطوق بود، حالا خود مطوق هم معنایش چیست جای خودش، اگر هلال مطوق بود مال لیلین است و إن لم یکن مطوقا فلیلة واحدة.

این روایت را آقای خوئی قبول می کنند لذا هم می دانیم که بین موجودین تقریباً می شود گفت که آقای خوئی قول شاذی داشتند که عبرة للتطویق، خب با این که به نظر من یک وقتی که نگاه می کردم سابقاً که ی صدوق بهش عمل کرده و یکی دو نفر دیگر در کل تاریخ شیعه تا این زمان اخیر ما دو نفر، سه نفر به این روایت عمل کردند، حالا صحیح سند باشد خب تلقی به قبول نشده، طبیعتاً به خاطر وثاقت برای شما چند درصد حاصل می شود؟ فرض کنید شصت درصد، این همه علما اعراض بکنند و روایت هم در اختیارشان، هفتاد درصد، ایشان می گوید عقلاً می گویند نه آن بیست درصد را هم تکمیلش بکن، بکن نود درصد، این نکته ایشان است.

پرسش: مگر اعراض علما و اجتهاد آن ها برای ما حجت است؟

آیت الله مددی: حجت نمی خواهیم بکنند، لا اقل وثوق نمی آید، وثوق نود درصد نمی آید، هفتاد درصد می آید. لذا خوب دقت بکنید مثل مرحوم آقای خوئی و مثل اخباری ها، عرض کردم در علمای سنی ها حتی بعضی هایشان یک مطلبی که خلاف تاریخ است قبول کردند به خاطر حجیت خبر، چند دفعه هم مثال عینیش را زدم دیگر، مثال عینیش در همین کتاب صحیح بخاری روایتی را نقل می کند، مسروق ابن اجله از یمنی هاست، مسروق یعنی دزدیده شده چون بچه که بود دزدیده بودنش، بعد پیدا شد، اسمش شد مسروق، این بعد ها مدینه می آید، خیلی هم ارتباط قوی با عائشه پیدا می کند، از عائشه نقل می کند، نوشتند که وقتی مسروق مدینه آمد مادر عائشه مرده بود معذک در کتاب بخاری از مسروق از ام رمان مادر عائشه حدیث نقل می کند، همین حدیث افک را، که این آیه افک در مورد دخترم نازل شده، خب خود اهل سنت هم متحیرند، عده ایشان می گویند نمی شود دیگر، خبر حجت است اما تا این حدی که مخالف تاریخ باشد، عده ایشان گفتند نه چون بخاری نقل کرده قبول است، غرض در بحث حجیت خبر نه این که وثوق، اصلاً گاهی به این جا رسیده که مخالف با واقع است اصلاً، می گویند چون خبر ثقه است بخاری نقل کرده امام فی الحدیث

پرسش: مبهم ۲۵:۲۰

آیت الله مددی: خب اشکال نائینی و دیگران این است که این خبر را این ها نقل کردند، این که این آقا ثقه است بزرگان قبل گفتند، اگر شیخ نگفته ایشان از کجا می دانسته ثقه است؟ همانی که گفت ثقه است به خبرش عمل نکرده، خب ما چکارش بکنیم؟ همان که

گفته ثقه نیست به خبرش عمل کرده، شما که علم ایقوف نداشتید که محمد ابن سنان ثقه نیست، از همان کتاب های گذشتگان، همان گذشتگانی که گفتند ثقه نیست به خبرش عمل کردند، نمی شود بگویی این ها دین نداشتند یا بگوییم عقل نداشتند یا علم، چی می شود گفت؟ این ها می گویند حتما یک شواهد منفی موجود بوده، من نمی خواهم الان برای شما بگویم تعبدی، بحث تعبدی نیست، بحث سر این است که اگر ما به دنبال، این ها می گویند ما تعبد داریم، اگر ثقه نقل کرد، من بحثم این است که این تعبد از کجا آمد؟ إن جائکم فاسقٌ بنباءً که در عادل است، اصلا ربطی به ثقه ندارد لذا مرحوم نائینی می گوید تعبد ما این است که لا عذر لأحد من موالینا فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا، اگر ثقه نقل کرد تشکیک ندارد، خب این، یعنی چی؟ یعنی این خبر که این آقا نقل کرد شد هفتاد درصد، بیست درصد شک داریم، روایت می گوید شک را بردار، بیست درصد را بردار، اصلا معنای روایت طبق مبنای مرحوم نائینی چون عرض کردم مرحوم نائینی در باب خبر معنای حجیت را تتمیم کشف می دانند یعنی کاشف شما هفتاد بود شارع می گوید بیست درصد را بردار می شود نود درصد، این مبنای این هاست، خیلی هم واضح است دیگه، روشن و مقدمات و موخراتش، این معنای حجیت تعبدی است، دقت کردید؟

پس آن که حجیت عقلائی دارد وثوق و اطمینان است، وثوق و اطمینان فرض کنید نود درصد، نمی خواهد صد درصد باشد، فرض کنید من باب مثال، چطور می شود؟ صحیح هم هست اما اصحاب آوردند در کتاب تهذیب هم آمده، اصحاب عمل نکردند، پس این حتما یعنی لا اقل وثوق برای شما پیدا نمی شود، امام می فرماید اگر ثقه نقل کرد تو عمل بکن، حق تشکیک نداری، این مبنا واضح است پس شما اگر حق تشکیک ندارید بیست درصد را بردارید، این معنای تعبد است، تعبد یعنی آن مقداری که پیدا شد با تعبد پرس می کند. آقای خوئی می فرمایند نه سیره عقلا آورد، سیره که انصافا خیلی مشکل است، چون سیره عقلا بر فرض هم از وثاقت، وثاقت برای شما، اگر این خبرش ضعیف بود که هفتاد درصد هم نمی آمد که، چون خبرش صحیح بود هفتاد درصد آمد یعنی چون خبرش ثقه بود راوی ثقه بود.

پس این که شما می گویند، آن وقت دو تا سیره داشته باشند، یکی برساند به هفتاد درصد، یکی دیگه باز بیست درصد اضافه بکند.

این بحث را دقت بکنید این جز بحث های مهم است، عرض کردم مرحوم سید مرتضی، چون این مبانی و لذا چند بار هم عرض کردم سید مرتضی در اصولش در بحث تعارض خبر سه چهار سطر بیشتر نوشته، آقایان ما بعضی هایشان چند جلد نوشتند، سه سطر نوشته، نوشته آقایان در تعارض اختلاف کردند چون خبر حجت نیست دیگه بحث از تعارض معنا ندارد، بحث تعارض ایشان هم تمام شد، چون خبر حجت نیست، راه ما تلقی اصحاب است، اصحاب چی تلقی کردند همان راه را می رویم، این آقایانی هم که الان دنبال وثوق اند این ها هم همین را می گویند، تعارض نداریم که، ما دنبال وثوقیم، اصحاب عمل کردند عمل می کنیم، آن خبر صحیح هم هست که اگر مطوق باشد لکن اصحاب عمل نکردند عمل نمی کنیم، دیگه تعارض با یکی دیگه، ان یشهد رجلان عدلان، اصلا فرض تعارض نمی کنیم. آن وقت می گوید شواهد، راه وثوق ما، در حقیقت ما این را مفصل در بحث اجماع شرح دادیم قمی ها مبنایشان روی خبر بود، بغدادی ها مثل سید مرتضی مبنایشان روی تلقی بود، در حقیقت شیخ طوسی برای اولین بار بین این دو تا جمع کرد، هم خبر باشد هم تلقی باشد، این مبنا تقریبا بین شیعه با کم و زیادی جا افتاد، با کم و زیادی، حالا دیگه طبعا می دانید علم است دیگه، در دو تا حدیث موافق می شوند و در دو تا حدیث مخالف می شوند و لذا می گوید دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم، این چی شد؟ شد خبری که اصحاب بهش عمل کردند. و إلا عرض کردم سید مرتضی اصلا دنبال خبر نیست، نه این که دنبال خبر نیست، چند بار این جا را خواندیم دیگه نمی خواهد بخوانیم، و إلا می خواندم. اصلا ایشان به قمی ها به شدت حمله می کند، چند دفعه خواندیم، اصلا می گوید قمی ها ما بین، و القمیون باجمعهم، تعبیرش این است، به استثنای مرحوم صدوق پسر، ما بین مجبرة و مشبهة و معطلة، یک حرف های واقعا خیلی عجیب و غریب، انصافا هم عرض کردم بینی و بین الله عرض می کنم بحث دعوایی با کسی ندارم انصافا این تعبیر ایشان ظلم است و غیر صحیح هم هست، ظلم است، ما مثل احمد اشعری داریم که به نظر ما شاید در معرفة الحديث و فقهات شاید از صدوق خیلی بالاتر باشد، ابن ولید استاد ایشان که از صدوق بالاتر است، ما بزرگان محمد ابن یحیی که الان اسمش را خواندند، احمد اشعری که اسمش را خواندند، بزرگان حسابی بزرگ در قم داریم، مجبر و مشبه و این حرف ها چیست که ایشان فرمودند و عرض کردم الی یومنا هذا من کرارا دیدم بعضی از اهل سنت حتی متاسفانه یکی از زیدی ها، با ما هم رفیق بود، بعد ها

عبارتش را دیدم، این عبارت سید مرتضی را مخصوصا نقل می کنند برای طعن در علمای شیعه که خود سید مرتضی راجع به علمای شیعه این حرف را می زند، خیلی حرف بدی است انصافا بینی و بین الله و باطل هم هست، نه این که حرف بدی است، یک دفعه یک حرف بد است، واقعیت ندارد، حرف خلاف واقعی است، این طور حرفی که القمیین باجمعهم، این عبارت ایشان را بیاورید

پرسش: سهو النبی را قائل بودند، بالاتر از این نداریم که

آیت الله مددی: ببینید سهو النبی یک مسئله، چهار تا حدیث صحیح بودند، بعضی از معاصرین هم شاید قائل به سهو النبی شدند، می گوید حدیث صحیح است قبول می کنیم، این مشکل ندارد، این غیر از تفکر کلی است، چارچوب های فکر را زیر سوال بردن غیر از این که یک دلیل موضوعی، سه تا روایت معتبر بود گفت من قبول دارم، این مشکل خاصی تولید نمی کند که، دقت می فرمایید. درست است سهو النبی که مرحوم صدوق یا، ما همیشه عرض کردیم آن عبارت ابن الولید هم ظلم است، می گوییم خب حالا ایشان شانی دارد، این که بگوید اول درجات الغلو نفی السهو عن النبی و الائمه، انصافا باطل است خب، حرف باطلی است، اگر کسی گفت پیغمبر شانی که دارد سهو نمی کند این غالی است؟ جز غلات است؟ خب انصافا حرف باطلی است. ما نیامدیم بگوییم سهو النبی را قبول بکنید، بر فرض هم سه تا روایت بود، چهار تا روایت بود، صحیح هم بود عمل کردی، دیگه نیا بگو اول درجات الغلو نفی السهو عنه، نفی سهو از آن ها کمتر شان از شئون رسول الله است، این چه حرفی است؟ آن که نه غلو است، اصلا بعضی از مقامات هم غلو که نیست جز علو شانهم، لا من الغلو فی شانهم اما مسئله نفی السهو عنهم که اصلا دیگه صحبت این نیست که اول درجات الغلو، کسی گفت پیغمبر سهو نکرده. عبارت را آوردید؟ بخوانید!

یکی از حضار: فإن معظم الفقه و جمهوره - بل جمیعہ - لا یخلو مستنده ممن یذهب مذهب الواقفة، إما أن یكون أصلا فی الخبر أو فرعا، راویا عن غیره و مرویا عنه

آیت الله مددی: ببینید می گوید جمیع فقه را از این گرفتند، یا واقفه است، این ها حرف های عجیب غریبی است

یکی از حضار: و إلى غلاة، و خطایة، و خمسة، و أصحاب حلول - کفلان و فلان

آیت الله مددی: این ها خیلی تند است خب، این رسائل سید مرتضی چاپ شده، خطابیّه؟! این چه حرفی است! علمای ما ضد غلو بودند مخصوصا که قمی ها این قدر روی غلو متاثر بودند، مخمسه یعنی خداوند پنج نفر را که اصحاب کساء باشد خلق کرد امور عالم دست این ها، این ها را به اصطلاح مخمسه می گویند، اصطلاح مخمسه این است، خطابی هم چون اصحاب ابوالخطاب بودند که این ها انحلالی بودند، نه نمازی، روزه ای نه إلی آخر و محرمات هم انجام می دادند، این هم مراد، این که بگویند حدیث بر می گردد به واقفیه و خطابیّه و مخمسه، خب واقعا ظلم است دیگه، این یک حرفی است که به هیچ وجه، عرض کردم الان متاسفانه متاسفانه من دیدم نقل می کنند مخصوصا عبارت را برای طعن بر شیعه و واقعا هم طعن بزرگی بر شیعه است، خویش این است که عبارت ایشان باطل است، امر درستی نیست، باطل است.

پرسش: انگار شما آن موقع در آن زمان بودید

آیت الله مددی: بله خب نمی شود، این قطعی، من همیشه عرض می کنم اگر ما می گوئیم احمد اشعری ثقة است این تعبد به کلام نجاشی نیست، خب خود ما هم عقل داریم، شعور داریم، می خوانیم، روایات ایشان را، کارهایی که ایشان کرده، آن ها را می فهمیم، این طور نیست که چون نجاشی گفته، اگر ما راجع به کلینی اعتقاد داریم فقط تعبد به کلام نجاشی نیست، وجدانی خودمان است، من این را کرارا گفتم .

بفرمایید بقیه اش را بخوانید

یکی از حضار: و من لا یحصی أيضا کثرة، و إلی قمی مشبه مجبر.

آیت الله مددی: اصلا نمی فهمم

یکی از حضار: و أن القمیین کلهم من غیر استثناء لأحد منهم

آیت الله مددی: و أن القمیین کلهم من غیر استثناء لأحد منهم، خب این واقعا ظلم است دیگه، نه این که باطل است، باطلش که جای خودش، ظلم هم هست که انسان باه این همه بزرگانی که ما در قم داشتیم، سید مرتضی این تعبیر تند را بکار برد، و أن القمیین کلهم من غیر استثناء لأحد منهم إلا صدوق، إلا اباجعفر

یکی از حضار: إلا أبا جعفر بن بابویه - رحمة الله علیه - بالأمس كانوا مشبهة مجبرة، و کتبهم و تصانیفهم تشهد بذلك و تنطق به
آیت الله مددی: ایدا همچین نیست عبارات ایشان

علی ای حال حالا به اسم ایشان چاپ شده است، در همین رسائل جلد ۳ صفحه ۳۰۹، مجموعه رسائل سید مرتضی، انصافا ما قم هستیم بخواهیم دفاع از قمی های قرن چهارم پنجم بکنیم، انصافا مطلبی که فرمودند مطلبی است، خود علی ابن ابراهیم جز اجلاست، محمد ابن یحیی، این قدر هستند اگر من بخواهم الان برایتان اسم ببرم، اصلا تعجب است که می گوید کتبهم و مصنفاتهم تشهد، پرسش: منشا حرف سید مرتضی چی بود؟

آیت الله مددی: ایشان خبر را قبول ندارد، معتزله هم همین طور بودند، اصلا مدرسه عقلی گرا، بعضی هایشان دارند که اصلا تعبد امکان ندارد. اصلا گفتند تعبد امکان ندارد، در مقابل عده از حشویه و فلان معتقد بودند اصلا این خبر حکم الله واقعی است مثلا، خب درست است آن رای باطل است این رای هم باطل است خب، این رای که انسان بخواهد بگوید این درجه، این درجه هم باطل است.
حالا به عبارت خودمان برگردیم، به هر حال از بحث خارج، چون می گویم این الان یکی از مشکلات دنیای شیعه این شده که الان این عبارت را می آورند و می گویند خود سید مرتضی شهادت داده. هست دیگه، این مصیبتی در دنیای ما است، انصافا هست دیگه، نمی شود انکارش کرد و جواب اساسی ما این است که این مطلب ایشان هم باطل است هم ظلم است.

آن وقت حالا به مطلب خودمان برگردیم، این خطی که دنبال حجیت خبر نبود اصلا به هیچ وجه، این ها همیشه تعبیرشان این بود دلیلنا اجماع المشار الیه یعنی آن دلیلی که من همیشه می گویم چون در همین کتاب غنیة پنج تا، شش تا، هفت تا حکم می آورد دلیلنا فی الكل الاجماع، یعنی تلقی به قبول شده

.....
دلیلنا الاجماع المشار إلیه و أيضا فما اعتبرناه مجمع على صحة العقد به

ظاهرا این اجماع دوم مراد اجماع مسلمین باشد، اجماع اول شیعه باشد، و أيضا فما اعتبرناه مجمع على صحة العقد به فکر می کنم مراد

اجماع مسلمین باشد این دومی

پرسش: اجماع مشار الیه

آیت الله مددی: یعنی اجماع طائفه

پرسش: با اجماع مکرر یکی است؟

آیت الله مددی: یعنی ما دائما به اجماع، اجماعی که دلیل ماست، همیشه دلیل ما اجماع است، احتمال می دهم این دومی، چرا؟ چون

شیخ هم دارد که اگر لفظ باشد متفق علیه بالاجماع

و ليس على صحته بما عده دليلٌ، و لما ذكرنا ، من مخصوصا عبارت سید ابن زهره را خواندم این دلیل ایشان هم لطیف است، روش

فکر بکنید، من فعلا خواندم برای فکر کردن، این دلیل ایشان لطیف است، آن دلیل این است که روایاتی که نهی النبی عن المناظرة را

حمل کرده بر همین معاطات، حرف بدی هم نیست

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين